

زندگینامه پیامبر ﷺ

از سال هشتم هجرت

تا

وفات پیامبر ﷺ

کودکان و نوجوانان

از دیدگاه اهل سنت

جلد چهارم

مؤلف:

محمد علی خالدی (سلطان العلماء)

عنوان کتاب:

زندگینامه پیامبر ﷺ (جلد چهارم)

مؤلف:

محمد علی خالدي (سلطان العلماء)

موضوع:

سیره نبوی

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۵ شمسی، رجب ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
حوادث سال هشتم هجرت	۱
۱- فتح مکه	۱
سپاه اسلام وارد مکه می‌گردد	۴
بیعت مردم با پیامبر ﷺ	۶
۲- غزوه‌ی حنین	۷
حوادث سال نهم هجرت	۹
۱- جنگ تبوک	۹
از خود گذشتگی و ایثار مسلمانان	۱۰
۲- ماجرای ساختن مسجد ضرار	۱۱
۳- عام الوفود	۱۲
نمایندگان مردم نجران	۱۳
حوادث سال دهم هجرت	۱۵
۱- حجة الوداع	۱۵
۲- تجهیز لشکر اسامه برای فرستادن به موته	۱۸
۳- شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ	۱۹
نگاهی گذرا به زندگانی یاران پیامبر ﷺ	۲۳

حوادث سال هشتم هجرت

۱- فتح مکه

یکی از مفاد اصلی صلح حدیبیه این بود که مردم در پیمان بستن با یکی از دو گروه اصلی اسلام و قریش آزاد باشند و کسی نمی‌تواند آنان را از این کار باز دارد. طبق این بند از صلح‌نامه، قبیله‌ی خزاعه هم‌پیمان پیامبر ﷺ شدند و قبیله‌ی بنی بکر هم پیمان قریش گردیدند.

میان قبیله‌ی بنی بکر و خزاعه دشمنی و کینه و عداوت قبلی وجود داشت، و این عامل باعث گردید تا قبیله‌ی بنی بکر به خزاعه حمله‌ور گردند و تعدادی از مردان آنان را به قتل رسانند و قریش هم با سوء استفاده از این موقعیت، شبانه کمک‌های مخفیانه به هم‌پیمانان خودشان یعنی قبیله‌ی بنی بکر نمودند.

قبیله‌ی خزاعه وقتی وضعیت را چنین دیدند، از هم‌پیمان خودشان یعنی پیامبر ﷺ در خواست کمک نمودند و فردی به نام عمرو بن سالم خزاعی را نزد پیامبر ﷺ فرستادند. پیامبر ﷺ فرمود:

«نُصِرْتَ يَا عَمْرُ وَلَا مَنَعَنَّكَ مِمَّا آمَنُ نَفْسِي مِنْهُ».

«ای عمرو! خدا تو را یاری کرد به خدا قسم! هر دفاعی که از خودم می‌نمایم، و به وسیله‌ای که خودم را از آن نگه می‌دارم، شما را نیز نگه می‌دارم».

«قریش کاری و حمایتی را انجام داده بودند که به هیچ وجه قابل توجیه نبود و وقتی متوجه شدند که پیامبر ﷺ به خاطر حمایت قریش از قبیله‌ی خزاعه خود را آماده‌ی جنگ با آن‌ها نموده است، پشیمان شدند؛ بنابراین

رئیس خودشان یعنی ابوسفیان را برای بستن عهدنامه‌ای جدید نزد پیامبر ﷺ فرستادند.

ابوسفیان وارد مدینه شد و به خانه‌ی «أم حبیبه»، همسر پیامبر ﷺ که دختر ابوسفیان بود، ابوسفیان خواست بر روی فراش و بستر پیامبر ﷺ بنشیند؛ اما ام حبیبه مانع نشستن پدر، ابوسفیان گردید. ابوسفیان گفت: دختر جان! آیا نپسندیدی که من بر روی این زیرانداز بنشینم؛ و یا اینکه زیرانداز نزد تو از من با ارزشتر است؟

ام حبیبه گفت: هیچگاه تو که مشرک و نجس هستی نباید بر فراش پیامبر ﷺ بنشینی.

ابوسفیان نزد پیامبر ﷺ به مسجد الحرام رفت و خواستار تجدید عهد و پیمان قریش با پیامبر ﷺ شد. پیامبر ﷺ فرمود: مگر چیزی پیش آمده است؟ ابوسفیان گفت: نه، پیامبر ﷺ فرمود: اگر چیزی پیش نیامده است، پس بر همان عهد و پیمان قبلی خودمان باقی خواهیم ماند.

آنگاه ابوسفیان نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و خواست تا شفاعت او را نزد پیامبر ﷺ کند، اما ابوبکر رضی الله عنه نپذیرفت. بعد از آن نزد عمر رضی الله عنه رفت و با او در این مورد سخن گفت. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم! اگر هیچ‌کسی را به جز جمعی از مورچگان نمی‌داشتم، با همان مورچگان به پیکار با شما می‌پرداختم. آنگاه نزد علی رضی الله عنه رفت و باز هم جواب منفی شنید.

دنیا در نظر ابوسفیان تیره و تار شده بود؛ زیرا از هر یک از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله که خواسته بود تا شفاعت او را نزد پیامبر ﷺ بنمایند، از آن‌ها جوابی منفی شنیده بود و در عوض می‌بایست نتیجه‌ی این مذکرات را به قریش می‌رساند. قریش لحظه شماری می‌کردند که ابوسفیان با خبری خوش به

نزد آنان بر خواهد گشت؛ اما غافل از اینکه او حامل هیچ پیغام خوشحال کننده‌ای برای آنان نبود.

پیامبر ﷺ به فکر حرکت به سوی مکه افتاد و از تمامی قبایل اطراف مکه خواست تا در ماه رمضان برای جهاد آماده گردند. به این خاطر قبایلی به مدینه آمدند، اما پیامبر ﷺ مقصد خودشان را مشخص نمودند و این خود دلایل متعددی داشت:

۱- این که قریش از حرکت پیامبر ﷺ اطلاع پیدا ننمایند و نتوانند آماده‌ی جنگ شوند.

۲- پیامبر ﷺ قصد داشت مکه را در حالی تصرف نماید که هیچ قتل و خونریزی و غارتی رخ نداده باشد. به این خاطر پیامبر ﷺ از خداوند این دعا را خواست:

«اللَّهُمَّ خد العیون والأخبار عن قریش حتی نبغتها فی بلادها».

«بار خدایا! خبرچینان و اخبار و اطلاعات را از قریش بازدار، تا ناگهان در سرزمینشان غافلگیرشان سازیم».

با اطلاع از حرکت پیامبر ﷺ به سمت مکه، «حاطب ابن ابی بلتعه» نامه‌ای به قریش نوشت و قریش را از حرکت پیامبر ﷺ آگاه نمود و این نامه را همراه زنی فرستاد و برای او جایزه‌ای تعیین نمود. خداوند پیامبر ﷺ را از این ماجرا آگاه نمود و تعدادی از صحابه را فرستادند تا آن نامه را از آن زن بگیرند. وقتی آن نامه را گرفتند و آن را برای پیامبر ﷺ خواندند، پیامبر ﷺ فرمود: ای حاطب! این چه کاری است که انجام داده‌ای؟

حاطب گفت: حقیقت این است که من در میان قریش خویشاوندی نداشتم تا از مال و دارایی من محافظت و نگهداری کند، اما مهاجرین و انصار

دارای خویشاوندانی هستند که از اموال آن‌ها محافظت خواهند نمود؛ لذا خواستم با این کار به قریش نیکی‌ای کرده باشم تا از اموال محافظت نمایند. پیامبر ﷺ آماده‌ی حرکت به طرف مکه گردید و وقتی که به منطقه‌ای به نام «مرالظهران» رسیدند، دستور داد تا در ده هزار جا آتش روشن نمایند تا به این وسیله ترس و هراس بر قلب‌های قریش بیفتد. در آن شب پیامبر ﷺ رئیس پاسداران را عمر بن خطاب رضی الله عنه انتخاب نمود.

سپاه اسلام وارد مکه می‌گردد

سپاهیان اسلام، شب را در مرالظهران گذراندند، و صبح آن شب یعنی هفدهم رمضان سال هشتم هجری به سمت مکه حرکت نمودند.

در این زمان که عباس، عموی پیامبر ﷺ مسلمان شده بود و ابوسفیان نیز که برای اطلاع یافتن از تصمیم اصلی پیامبر ﷺ به مرالظهران آمده بود، سپاهیان اسلام از جلو آن‌ها می‌گذشتند و هر قبیله‌ای که می‌گذشت، ابوسفیان از عباس رضی الله عنه سؤال می‌کرد که اینان چه کسانی هستند؟ عباس آنان را با اسم و رسم کامل معرفی نمود. ابوسفیان گفت: من با اینان چه دشمنی کرده‌ام که امروز علیه من آماده‌ی نبرد شده‌اند؟

وقتی پیامبر ﷺ همراه مهاجرین و انصار از مقابل او گذشتند، ابوسفیان از آن همه سلاح و تجهیزات نظامی که آماده کرده بودند، تعجب نمود و از عباس پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ عباس رضی الله عنه گفت: این پیامبر ﷺ به همراه مهاجرین و انصار می‌باشد.

ابوسفیان گفت: به خدا قسم! عزت و عظمت برادرزاده‌ات زیاد گشته است و کسی را تاب و طاقت مبارزه با اینان نیست.

وقتی که پیامبر ﷺ و مهاجرین و انصار از مقابل ابوسفیان گذشتند، عباس رضی الله عنه گفت: هر چه سریعتر به سوی قوم خود بشتاب! ابوسفیان به مکه

رفت و با صدای بلند فریاد زد: ای جماعت قریش! اینک پیامبر ﷺ و کاروانیان همراهش به سوی شما می‌آیند.

آنان سپاهی عظیم که تعدادشان ده هزار نفر بود، فراهم کرده‌اند و دارای امکانات نظامی زیادی هستند، به گونه‌ای که کسی را تاب مقاومت نیست؛ لذا هر کسی که در خانه‌ی من وارد شود، یا هرکس به مسجدالحرام وارد شود و یا در خانه‌ی خودش باقی بماند، در امان است.

پیامبر ﷺ بعد از ورود به مکه وارد مسجدالحرام گردیدند و به سوی حجرالاسود رفتند و خانه‌ی خدا را طواف نمودند و بت‌هایی که در خانه‌ی خدا وجود داشت و تعداد آن سی صد و شصت بت بود، نابود کردند و این آیه را خواندند: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].
«حق آمد و باطل از بین رفت. همانا باطل از میان رفتنی است.»

پیامبر ﷺ بعد از ورود به مکه و مسجدالحرا، قریش را مورد خطاب قرار داده و گفتن:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

«به جز خدای یکتا، معبودی نیست. خداوندی که او را شریک و همتای نیست. به وعده‌اش وفا کرد و بنده‌اش را نصرت داد و تمام دسته‌های دشمن را شکست داد...».

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست و خداوند مسلماً آگاه و با خبر است.»

پس از آن فرمود: فکر می‌کنید که من با شما چه رفتاری کنم؟ قریش که ظلم و ستم آنان نسبت به پیامبر ﷺ و یارانش از حد گذشته بود، در این روز سکوت کرده و به یاد ظلم‌ها و ستم‌هایی افتادند که به پیامبر ﷺ و یارانش روا داشته بودند و ایشان را همانند حضرت یوسف علیه السلام از شهر خودشان بیرون رانده بودند؛ اما همچنان به عفو و گذشت پیامبر ﷺ امیدوار بودند و گفتند: ما تو را برادر بزرگوار و فرزند نیک خودمان می‌دانیم.

پیامبر ﷺ سکوت را درهم شکست و این جمله را فرمود:

«اَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»

«بروید که شما آزاد شده گانید.»

همچنین فرمود: من همان چیزی را می‌گویم که یوسف علیه السلام به برادرانش گفت. یوسف علیه السلام گفت: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ». «امروز دیگر ملامتی بر شما نیست. خداوند گناه شما را بخشید و او مهربانترین مهربانان است.»

بیعت مردم با پیامبر ﷺ

فتح مکه از این جهت که بزرگترین عبادتگاه مسلمانان در آن قرار داشت، برای مسلمانان یک پیروزی عظیم به شمار می‌آمد؛ چرا که از آن روز بعد مسلمانان به عنوان یک نیروی قوی در آمدند و حق و حقیقت برای مشرکان قریش، مشخص و آشکار گردید. قریش هم وقتی عظمت و بزرگواری مسلمانان و اسلام را دیدند، چاره‌ای جز پذیرش و قبول اسلام نداشتند و به

این خاطر در صدد تسلیم برآمدند و گروه گروه برای بیعت با پیامبر ﷺ آماده گردیدند.

۲- غزوه‌ی حنین

فتح مکه بزرگترین فتحی بود که پیامبر ﷺ طی سالیان دراز که مشغول دعوت تبلیغ بودند، صورت گرفت و بعد از آن قبیله‌ها و طایفه‌های گوناگون، گروه گروه وارد اسلام گردیدند و اسلام آوردند؛ اما دو قبیله‌ی هوازن و ثقیف به علت تعصبات جاهلی خودشان آماده‌ی جنگ با پیامبر ﷺ گردیدند. آنان فکر می‌کردند که پیامبر ﷺ به زودی علیه آنان به پا خواهد خواست و آنها را نابود می‌سازد، لذا با خود اندیشیدند که بهتر است قبل از اینکه پیامبر ﷺ علیه آنان جنگی ترتیب دهد، آنان با پیامبر ﷺ وارد جنگ شوند. این دو قبیله پس از مشورت، سرانجام مالک بن عوف را به ریاست خود برگزیدند و قبایلی دیگر نیز به آنان پیوستند.

وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید و از درستی آن اطمینان حاصل نمودند، سپاهی بزرگ، مرگب از دوازده هزار نفر تشکیل دادند؛ ده هزار نفر از مردم مدینه و دو هزار نفر از مردم مکه تازه مسلمان شده بودند.

پیامبر ﷺ در روز شنبه، ششم شوال سال هشتم هجری از مکه خارج گردید و در روز سه شنبه، دهم شوال به حنین رسید. پیامبر ﷺ سپاه مسلمانان را سر و سامان داده و مرتب نمود و در تاریکی شب، مسلمانان به وادی حنین رسیدند؛ اما غافل از اینکه دشمن در کمین آنان نشسته است. به محض رسیدن پیامبر ﷺ و یارانش، سیلی از تیرهای دشمن به طرف مسلمانان سرازیر شد و باعث گردید تا عقب نشینی نمایند و تنها عده‌ای اندک با پیامبر ﷺ به مقاومت پرداختند.

پیامبر ﷺ وقتی چنین وضعیتی را مشاهده نمودند، با صدای بلند فرمودند: «ای مردم! به سوی من بیایید، ولی کسی به سوی ایشان نمی‌آمد و مردم از دست پاچگی طوری شکست خوردند و پا به فرار گذاشته بودند که گویا زمین با همه‌ی پهناوریش بر آنان تنگ شده بود.

سر انجام سپاهیان اسلام به هم پیوستند و همان نظم و ترتیب قبلی خودشان را فراهم نمودند و پیامبر ﷺ فرمود: «شَاهَتِ الوجوه» (رویتان سیاه باد!). بعد از آنکه سپاهیان اسلام به هم پیوستند، ضعف و ناتوانی بر کفار غلبه کرد و بعد از چند ساعت، شکستی جانانه خوردند و از قبیله‌ی ثقیف، هفتاد تن کشته شد و مسلمانان تمامی اموال و اسلحه و خیمه‌های آنان را که بر جای نهاده بودند، به تصرف خویش در آوردند.

غنایم این جنگ زیاد بود و تنها شش هزار تن اسیر جنگی از آنان گرفته شد. علاوه بر آن بیست و چهار هزار شتر، چهل هزار گوسفند، چهار هزار اوقیه‌ی نقره که معادل صد و شصت و شش کیلو، به عنوان غنیمت به تصرف مسلمانان در آمد.

آری، در ابتدای این جنگ از آنجا که تعداد مسلمانان زیاد بود، آنان گفتند: امروز از نظر تعداد و نیرو مشکلی نداریم و بر دشمن پیروز می‌شویم و به عبارتی دیگر آنان بر تعداد و نیرو و تجهیزات نظامی خویش مغرور شدند؛ لذا در ابتدا شکست خوردند. اما بعد از این شکست متوجه گردیدند که باید در همه حال متکی به خداوند بود و تنها بر حول و محور تقوا حرکت نمایند، خداوند پیروزی و نصرت خویش را شامل آنان گرداند و آنان پیروز گشتند. خداوند این ماجرا را این گونه بیان می‌کند:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وََلَّيْتُمْ

مُدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾ [التوبة: ٢٥-٢٦].

«خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و در جنگ حنین شما را یاری کرد، بدانگاه که فرونی خودتان شما را به فریب داده بود، ولی آن لشکریان فروان اصلاً به کار شما نیامدند و زمین با همه‌ی وسعتش بر شمار تنگ شد و از آن پس پشت کردید و پا به فرار نهادید، پس خداوند آرامش خود را نصیب پیامبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد این است کیفر کافران.»

حوادث سال نهم هجرت

۱- جنگ تبوک

فتح مکه برای همیشه فیصله‌ی میان حق و باطل گردید و برای همیشه کافران نتوانستند بر مسلمانان دست پیدا نمایند.

در سال نهم هجرت به پیامبر ﷺ خبر رسید که رومیان مشغول جمع آوری نیرو برای لشکرکشی به مسلمانان هستند. پیامبر ﷺ دستور به جمع آوری نیرو داد. در این هنگام گرما شدت داشت و خشکسالی رخ داده بود و مردم در مشقت و سختی بودند و فصل چیدن خرما فرا رسیده بود. با وجود چنین شرایطی پیامبر ﷺ دستور فرمود تا مسلمانان آماده‌ی جنگ شوند. عادت پیامبر ﷺ این بود که هر وقت قصد حرکت به منطقه‌ای را داشتند، از همان ابتدا مقصد را مشخص نمی‌نمودند؛ پیامبر ﷺ نیز پیک‌هایی به اطراف مکه فرستاد و از آنان خاستار کمک گردید و مسلمانان را نیز تشویق و ترغیب به جهاد نمود و به آن‌ها دستور داد تا از بذل و بخشش جان و مال

خویش دریغ نوزند. در این زمان نیز بخشی از سوره‌ی براءت (توبه) نازل گردید.

از خود گذشتگی و ایثار مسلمانان

مسلمانان، بعد از اینکه ندای پیامبر ﷺ را برای آماده شدن به جنگ شنیدند، برای رفتن به جنگ و تجهیزات این سپاه بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و هر کس به اندازه‌ی وسع و توانایی خودش در صد آماده نمودن این سپاه بر می‌آمد. علاوه بر این هیچ یک از مسلمانان آماده و حاضر نشدند تا از این جنگ جا بمانند و به این جنگ حاضر نشوند؛ مگر عده‌ای کوردل و بیمار که گرمای تابستان و فصل چیدن محصول را بهانه قرار دادند.

مسلمانان نیز در بذل و انفاق مال دریغ نوزیدند. چنان که حضرت عثمان رضی الله عنه کاروانی که مشتمل بر دویست شتر با ساز و برگ کامل و دویست اوقیه نقره بود و برای تجارت به شام آماده کرده بود، در راه خدا صدقه نمود. پس از آن، صد شتر دیگر را با ساز و برگ کامل هزار دینار طلا آورد و در راه خدا صدقه داد. پیامبر ﷺ فرمود: «از امروز، عثمان هر عملی را مرتکب شود، به او زیان نخواهد رسانید».

لشکر اسلام با مشکلات بسیار زیادی آماده و مجهز گردید و لشکری بزرگ مرگب از سی هزار نفر تشکیل شد و تاکنون مسلمانان چنین لشکری را آماده ننموده بودند؛ اما علی رغم این همه بخشش مال و ثروت، نتوانسته بودند این لشکر را به طور کامل مهیا و آماده نمایند به گونه‌ای که هر هجده نفر تنها یک شتر در اختیار داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و غذای کافی در اختیار نداشتند و از برگ درختان می‌خوردند. به خاطر سختی‌ها و مشکلات، این جنگ را «جیش العسرة» می‌نامند.

پیامبر ﷺ به منطقه تبوک رسید؛ اما در این منطقه کسی از رومیان را نیافتند و بدون هیچ مزاحمت و دردسری به مدینه بازگشتند.

غزوه‌ی تبوک نتایج بسیار مهمی در بر داشت:

۱- اینکه مؤمنان واقعی و راستین از منافقان کوردل و بیمار صفت شناخته گردیدند.

۲- قدرت و قوت اسلام به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان گسترش یافت و آنان اسلام را به عنوان یک دولت قدرتمند پذیرفتند.

۲- ماجرای ساختن مسجد ضرار

قبل از رفتن پیامبر ﷺ به تبوک، عده‌ای از منافقین که از رفتن به جنگ خودداری نموده بودند، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ما این مسجد را برای نیازمندان و بیماران و برای شب‌های باران و سرما ساخته‌ایم و از شما تقاضا داریم که در آن قبل از رفتن به تبوک نماز بخوانید. پیامبر ﷺ این امر را به بازگشت موکل کردند، اما در هنگام بازگشت از تبوک به ایشان خبر رسید که اینان این مسجد را فقط برای این که از اهمیت مسجد قبا - که اولین مسجدی بود که بر اساس تقوا ساخته شده بود - بکاهند، ساخته‌اند. لذا پیامبر ﷺ دستور داد که «مالک بن الدخشم» و «معن بن عدی» این مسجد را تخریب نموده و آتش زنند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٨﴾﴾

«وکسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان و کفرورزی و تفرقه اندازی میان مومنان و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیامبرش جنگیده بود و سوگند هم می‌خوردند که قصد جز نیکی نداشته‌اند؛ اما خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ نمی‌گویند. ای پیامبر! هرگز در آن نیست و نماز مگذار! مسجدی که از روز نخست بر پایه‌ی تقوا بنا گردیده است، سزاوارتر است که در آن بر پای ایستی و نماز بگذاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

آری، خداوند هدف و قصد آنان را از ساختن این مسجد مشخص نمود و فرمود: آنان افرادی دروغگو و خیانت پیشه‌اند که فقط خواستار تفرقه و اختلاف بین مسلمانان هستند. به این ترتیب آنان را رسوا و رو سیاه نمود.

۳- عام الوفود

پس از غزوه‌ی تبوک و تسلیم طائف، نفوذ اسلام به تمام شبه جزیره‌ی عربستان گسترش پیدا نمود و از آن پس دائماً وفدها و قبیله‌ها و امیران و بزرگان عرب به مدینه می‌آمدند و به اسلام روی می‌آوردند. کسانی که به مدینه می‌آمدند معمولاً در خانه‌های اصحاب و یاران پیامبر ﷺ جا و غذا داده می‌شدند و آنان نیز وقت نماز حاضر می‌شدند و در حضور تمامی اصحاب، رای و نظر خود را اظهار می‌کردند و پس از قبول دین با نامه‌ای از جانب پیامبر ﷺ و گرفتن پولی برای خرج راه خود، به وطن خود باز می‌گشتند و غالباً پیامبر ﷺ نیز کسانی را برای گرفتن صدقه و تعلیم دین و قرآن همراه آنان می‌فرستاد.

سال نهم هجرت را از آن جهت عام اولوفود (هیأت‌های اعزامی) نامیدند که گروه گروه هیأت‌ها و دسته‌های مختلف برای پذیرش اسلام به مدینه

می آمدند و اسلام را می پذیرفتند و آنگاه خداوند نیز سوره ی نصر را نازل فرمود:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ۱-۳].

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرا می رسد. و مردم را می بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می شوند، پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه، به راستی که خدا بسیار توبه پذیر است.»

نمایندگان مردم نجران

از مهمترین هیأت های که نزد پیامبر ﷺ آمدند، هیأت یا وفد نجران بود. ناحیه ی نجران از نواحی یمن بود. این هیأت از شصت مرد تشکیل یافته بود، که بیست و چهار نفر از اشراف نجد بودند و از بین این عده، سه نفر از بقیه مشهورتر بودند:

۱- عاتب که امارت و حکومت نجران بر عهده ی وی بود و او را عبدالمرسیح می گفتند. ۲- سید که امور فرهنگی و سیاسی نجران را بر عهده داشت و او را ایهم یا شرحبیل می نامیدند. وقتی ابن وفد به مدینه وارد شدند، پیامبر ﷺ را دیدار نمودند و از آنان سؤالاتی پرسید و آنان را به اسلام فراخواند؛ اما آنان از پذیرفتن اسلام سرباز زدند و ادعا کردند که از قبل اسلام را پذیرفته اند؛ اما پیامبر ﷺ به آنان فرمود:

عمل و رفتار شما ثابت می نماید که هنوز به طور واقعی اسلام را نپذیرفته اید؛ اما پیامبر ﷺ به آنان فرمود:

عمل و رفتار شما ثابت می نماید که هنوز به طور واقعی اسلام را نپذیرفته اید: ۱- ادعا کردن فرزند برای خداوند. ۲- اینکه شما گوشت خوک می خورید. ۳- عبادت شما برای صلیب.

بحث و گفتگوی آنان پیرامون حضرت عیسیٰ علیه السلام ادامه یافت و وقتی آنان از پذیرش اسلام سرپیچی نمودند، پیامبر آنان را به «مباهله» فرا خواند. این ماجرا از این قرار بود که هر یک از آنان یعنی پیامبر ﷺ و کسانی که از نجران آمده بودند، ادعا می‌کردند که اعتقاداتشان درست و کامل است. در این موقع بود که خداوند به پیامبر ﷺ امر فرمود که:

«اگر آنان ادعا می‌کنند که عقایدشان درست است، پس آنان زنان و فرزندانشان را فرا خوانند و شما نیز پسران و فرزندانتان را فراخوانید و آنگاه بگویید: لعنت خدا بر دروغگویان باد!»

بعد از اینکه پیامبر ﷺ این وحی الهی را به آن گروه رسانید، گفتند: بگذار تا فکر نماییم و بعد برای این کار نزد تو بیاییم. آنان وقتی که این کار را بین دانایان خویش به مشورت گذاشتند، به این نتیجه رسیدند که محمد ﷺ پیامبر خداست و پی بردند که هر قومی که با پیامبر ﷺ مباهله نمودند، هلاک شدند؛ بنابراین با پیامبر ﷺ وداع و خدا حافظی نمودند و بر جزیه دادن صلح نمودند.

خداوند آیه‌ای که در ارتباط با مباهله نازل نموده است، این گونه بیان می‌نماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بریشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم

خود را آماده بسازید! سپس دست دعا به سوی خدا بر می‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان آرزو می‌کنم».

حوادث سال دهم هجرت

۱- حجة الوداع

دعوت و تبلیغ پیامبر ﷺ به مرحله‌ی نهایی خود رسیده بود و تمامی شبه جزیره‌ی عربستان با دستورات و تعالیم اسلام آگاهی پیدا نموده بودند و حتی این دعوت به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان گسترش یافته بود. پیامبر ﷺ هم به خاطر گسترش اسلام بسیار شادمان و خوشحال بود و احساس رضایت می‌نمود و این رضایت نتیجه‌ی سختی‌ها و زحمتهایی بود که پیامبر ﷺ و مسلمانان از همان ابتدای بعثت در جاهای مختلف از جمله: در شعب ابی طالب، هجرت به حبشه، سفر طائف، جنگ بدر، جنگ احد و غیره متحمل گردیده بودند؛ اما هنوز هم می‌بایست دستورات و قوانین اسلام در تمامی مراحل زندگی انسان جای خویش را باز می‌نمود و راه را برای پذیرش مشتاقان آن باز می‌نمود.

پیامبر ﷺ هم در حال سپری نمودن آخرین روزهای مبارک زندگی خود بودند؛ بنابراین تصمیم به زیارت خانه‌ی خدا گرفتند.

پیامبر ﷺ در روز شنبه، بیست و پنجم ذی قعدة‌ی سال دهم هجری از مدینه به قصد زیارت مکه خارج گردید و مسلمانان زیادی - که تعداد آنان از صد هزار نفر تجاوز می‌نمود - همراه ایشان رهسپار مکه گردیدند. پیامبر ﷺ نماز ظهر را در ذی الحلیفه خواند و نماز عصر را چون مسافر بودند، دو رکعت خواندند و در آنجا شب را به صبح رساندند. سپس به راه خود ادامه دادند تا اینکه به ذی طول رسیدند و بعد از نماز صبح به مکه داخل شدند.

پیامبر ﷺ وقتی که وارد مسجد الحرام شد، خانه‌ی کعبه را طواف نمود و سعی بین صفا و مروه را انجام داد؛ اما از احرام خارج نشد؛ چون ایشان از آغاز قربانی همراه خویش آورده بودند و به همراهانشان که قربانی همراه خود نیاورده بودند، دستور داد که احرامشان را احرام عمره در نظر بگیرند و خانه‌ی کعبه را طواف نموده و سعی بین صفا و مروه را به جا آورند، آنگاه از احرام خارج شوند.

پیامبر ﷺ روز هشتم ذیحجه به طرف منی حرکت کردند و نمازهای پنجگانه‌ی روز بعد را در صحرای منی به جا آوردند. و بعد از آن به سوی عرفات راه افتادند و خطبه‌ی مشهور خودشان را در آنجا ایراد فرمودند؛ پیامبر ﷺ بعد از حمد و ثنای پروردگار چنین فرمود:

«هان، ای مردمان! سخن مرا بشنوید شاید سال‌های دیگر شما را نبینم. باید شما حرمت خون‌ها و مال‌هایتان را همانند این روز و این ماه و این شهر حفظ نمایید. کسی که امانتی نزد او باشد، باید امانت را به صاحبش بازگرداند. رباخواری ایام جاهلیت از بین رفته است و بعد از این کسی نمی‌تواند سود مالش را که از طریق ربا به او تعلق گرفته است، مطالبه نماید و اولین ربایی که آن را حرام اعلام می‌نمایم، ربای عمویم، عباس بن عبدالمطلب است.

خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است، از میان رفته است و کسی حق ندارد مطالبه‌ی آن خون‌ها را نماید و نخستین خونی که مطالبه‌ی آن را از میان برداشته‌ام، خون عامر بن ربیع بن الحارث است.

هان، ای مردم! شما را به خیر و نیکی در مورد زنان سفارش می‌کنم که بجز خیر چیزی به آنان نگوئید!

ای مردم! پس از من پیامبری دیگر نخواهد آمد و پس از شما امتی دیگر نخواهد بود. هوشیار و آگاه باشید که خدایتان را پرستش کنید و نمازهای

پنجگانه‌تان را به جای آورید و یک ماه روزه بگیرید و زکات اموالتان را با میل و رغبت بپردازید و به زیارت خانه‌ی خدا بروید و از زمامدارانتان فرمان برید تا به بهشت خداوندی داخل شوید.

ای مردم! من شما را به دو چیز سفارش می‌کنم و آن را در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به آن دو عمل نمایید، هیچ وقت گمراه نخواهید شد و آن دو چیز: کتاب الله و سنت من است.

پیامبر ﷺ آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: آیا من رسالت خود را به شما رساندم؟ مردم گفتند: آری، پیامبر ﷺ تا سه بار این جمله را تکرار نمود و مردم نیز گفتند: آری، آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ «بار خدایا شاهد باش». و در بیابان عرفات کسی که سخنان پیامبر ﷺ را با صدای بلند به مردم می‌رساند، ربیعة بن امیه بن خلف بود.

پس از اینکه پیامبر ﷺ این خطبه را ایراد فرمود، این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین‌تان را برای شما کامل گردانیدیم و نعمتم (اسلام و ایمان) را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم».

پیامبر ﷺ پس از خطبه‌ی حجة‌الوداع، نماز ظهر و عصر را خواندند و در منی وقوف عرفه را به جا آوردند، و بعد از غروب آفتاب عازم مزدلفه شدند و میت مزدلفه و نماز صبح را در آنجا خواندند و تمامی اعمال حج را به جای آوردند، و برای طواف رکن به مکه رفتند و به منی برگشتند و بعد از رمی جمرات روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، اعمال حجتشان در مکه کامل شد و به مدینه بازگشتند.

این سال را به مناسبت این حج شکوهمند و به خاطر ابلاغ تکمیل دین و به خاطر آخرین حج پیامبر ﷺ و خداحافظی با مردم از طریق نزول آخرین سوره‌ی قرآن، حجة‌الوداع نامیده‌اند.

۲- تجهیز لشکر اسامه برای فرستادن به موته

حاکمان و دولتمردان روم برای کسانی که به پیامبر ﷺ ایمان می‌آوردند حق حیات قائل نبودند و اعراب هم‌پیمان رومیان را در صورتی که ایمان می‌آوردند، به قتل می‌رساندند.

پیامبر ﷺ برای سخنگویی به این گستاخی آنان، در بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجری لشکری را آماده نمودند تا به فرماندهی اسامه بن زید که جوانی هفده ساله بود، به منطقه‌ی موته که پدرش زید در آنجا شهید شده بود، بفرستد.

اسمه بن زید با بسیاری از بزرگان صحابه از مدینه بیرون رفتند و در محلی به نام (جُرف) - که در یک فرسخی مدینه است - توقف نمودند. بعد از اینکه پیامبر ﷺ رهبری این لشکر را به اسامه واگذار نمود و پرچم را به او سپرد، عده‌ای از پیامبر ﷺ انتقاد نمودند که چرا با وجود اینکه در این لشکر تعداد زیادی از بزرگان مهاجرین و انصار وجود دارند، چرا پیامبر ﷺ فرماندهی را به جوانی هفده ساله سپرده است؟

وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید، ناراحت شدند و فرمودند: ای مردم! این چه گفتاری است که از بعضی شما به گوش من رسیده است؟ شما به خاطر اینکه من اسامه را فرمانده لشکر ساختم، اعتراض نموده و انتقاد کرده‌اید، شما در امیر شدن پدرش هم انتقاد کردید، به خدا قسم! که پدر اسامه شایسته‌ی امیر شدن بود و یقیناً پسرش بعد از او شایسته‌ی امیر شدن

است و در حقیقت اسامه از محبوب‌ترین افراد نزد من است و من شما را به خوبی و نیکی در حق اسامه، سفارش می‌کنم.

اسامه و سپاهیان همراه او در ناحیه‌ای به نام «جُرف» متوقف شدن و وقتی خبر بیماری پیامبر ﷺ را شنیدند، از حرکت به سوی یمن متوقف و باز ایستادند. این لشکر در زمان حضرت ابوبکر رضی الله عنه و به فرماندهی اسامه به حرکت خود ادامه داد.

باید به این نکته‌ی اساسی و مهم توجه نمود و آن هم این است که چرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه همراه اسامه نبوده است؟ به خاطر اینکه بیماری پیامبر ﷺ از بیست و هشتم صفر شروع گردید و لشکر اسامه هم از «جُرف» بیرون نرفت و ابوبکر رضی الله عنه هم به دستور پیامبر ﷺ امامت نماز را بر عهده گرفت و از طرفی دیگر هم با توجه به اینکه بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت، لشکر اسامه به سوی دشمن نرفت و نظر به اینکه پیامبر ﷺ در روزهای آخر بیماری خودشان در منزل حضرت عایشه به سر می‌بردند، بنابراین حضرت ابوبکر رضی الله عنه آزادانه‌تر می‌توانست به خدمت پیامبر ﷺ حاضر شوند و هر دستوری که لازم بود، به ایشان می‌فرمودند.

۳- شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ

بیماری پیامبر ﷺ از بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری شروع گردید. در آن روز در قبرستان بقیع حاضر شدند و در هنگام بازگشت دچار سردرد شدیدی گشتند. پیامبر ﷺ از بقیه‌ی همسران خودشان اجازه خواستند تا ایام باقی مانده‌ی عمر مبارک خویش را در منزل عایشه رضی الله عنها بمانند و بقیه‌ی همسران ایشان با این امر موافقت نمودند.

بیماری پیامبر ﷺ روز به روز شدت می‌گرفت؛ به گونه‌ای که بعضی اوقات این قدر دچار تب می‌گشتند که بر اثر آن درد و تب بی‌هوش می‌گشتند. اما پس از چند روز تا حدودی بهبودی پیدا نمودند و در مسجد حاضر شدند. پیامبر ﷺ بر منبر بالا رفتند و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: ای مردموندند: ای مردم! به سوی من بیایید! همه شتابان به سوی آن حضرت آمدند. آنگاه ضمن ایراد سخنانی چند فرمودند: لعنت خدا بر یهودیان و نصاری! چون آرامگاه‌های پیامبران‌شان را مسجد گردانیدند.

بعد از آن فرمود: شما را در مورد انصار سفارش می‌کنم، که ایشان پاره‌های تن من و وابستگان من هستند؛ آنچه بر عهده داشته‌اند، ادا کرده‌اند و انجام داده‌اند، و آنچه باید برای ایشان انجام بدهیم، بر جای مانده است؛ بنابراین از نیکو کارانشان نیکی‌هایشان را بپذیرید و از بدکارانشان در گذرید. آنگاه پس از چند لحظه فرمود: خداوند، بنده‌ی را مخیر گردانیده است میان آنکه از ساز و برگ دنیا هر چه می‌خواهد به او بدهد، یا اینکه اکتفا کند به آنچه نزد خداست، و آن بنده آنچه را که نزد خدا است، انتخاب کرده است.

در یکی از روزها که حال پیامبر ﷺ بهتر شده بود به مسجد تشریف بردند. هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه متوجه آمدن پیامبر ﷺ شد، خواست تا عقب‌تر بایستد؛ اما پیامبر ﷺ به او اشاره کردند که عقب نایستد و فرمودند: مرا در کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانید! آنگاه آن حضرت را در کنار ابوبکر رضی الله عنه در سمت چپ نشانده‌اند.

آری، پیامبر ﷺ میان آنچه مخیر شده بود، لقای پروردگار را بر گزید و چنین دعا کرد: بار خدایا! مرا با پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به

آن‌ها انعام داده‌ای، محشر گردان و مرا پیامرز و مشمول رحمتِ خودت قرار ده و مرا به ملکوت اعلا برسان!

پیامبر ﷺ این جمله‌ی اخیر را سه مرتبه تکرار فرمود و آنگاه به دیدار معبود واقعی و حقیقی شتافت. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

خبر وفات پیامبر ﷺ همه جا را فراگرفت. دنیا برای شیفتگان و یاران پیامبر ﷺ تیره و تار گردیده بود؛ چرا که آنان فکر می‌کردند همان طور که پیامبر ﷺ تربیت و هدایت آنان را بر عهده گرفته است، تربیت فرزندانشان را نیز بر عهده خواهد داشت.

در آن روز هر یکی از اصحاب در ارتباط با وفات پیامبر ﷺ نظری خاص داشت؛ عمر رضی الله عنه می‌گفت: پیامبر ﷺ وفات ننموده است و همانند حضرت موسی علیه السلام که مدت چهل روز از قوم خود غایب بود، پیامبر ﷺ نیز از میان ما غایب شده و دوباره باز خواهد گشت. بقیه‌ی اصحاب نیز نظراتی متفاوت داشتند.

با ورود ابوبکر رضی الله عنه همه‌ی نظرات به یک نظر تبدیل شد. ابوبکر رضی الله عنه وارد جلسه‌ای شد که در ماتم پیامبر ﷺ نشسته بودند. آنگاه یکسره به سراغ پیامبر ﷺ رفت و روانداز را از چهره‌ی آن حضرت کنار زد. آنگاه آن حضرت را بوسید و گریست و گفت: پدر و مادرم فدایتان باد! برای شما خداوند دو مرگ قرار نمی‌دهد؛ اما مرگی که برایتان مقدر شده بود، دریافتند.

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه فرمود: هرکس محمد را می‌پرستد، به درستی که محمد وفات نموده است و هرکس که خدا را می‌پرستد، بداند که خدا زنده است و نخواهد مرد. و بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
 انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا
 وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد جز پیامبری نیست و پیش از او نیز پیامبرانی بوده و رفته‌اند، آیا اگر او
 بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب بر می‌گردید؟ هرکس به عقب باز
 گردد، هرگز کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و خدا به سپاسگذاران پاداش
 خواهد داد».

بعد از آن مشغول کفن و دفن پیامبر ﷺ گردیدند و با پیامبر ﷺ وداع
 گفتند و ایشان را در حجره‌ی ساده و کوچکشان به خاک سپردند.

مسلمانان بعد از به خاکسپاری پیامبر ﷺ در محلی به نام سقیفه‌ی بنی
 ساعده جمع شدند و ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان جانشین پیامبر ﷺ برگزیدند؛ چرا
 که در وجود ابوبکر رضی الله عنه خصوصیات و صفاتی بود که شایستگی جانشینی و
 خلافت را داشت و اولین کاری که بعد از وفات پیامبر ﷺ نمود، این بود که
 دستور داد تا لشکر اسامه به طرف فلسطین حرکت کند.

با وجود اینکه بعضی از اصحاب مخالف این امر بودند، اما ابوبکر رضی الله عنه اصرار
 داشت که من نمی‌توانم لشکری را که پیامبر ﷺ آن را آماده کرده است
 نفرستم؛ بنابراین لشکر اسامه را فرستاد و با پیروزی عظیمی به مدینه
 بازگشت.

آنگاه متوجه شدند که پیامبر ﷺ در انتخاب اسامه کاری مناسب و بجا
 انجام داده است. بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه جنگ بر ضد مرتدین و مانعین زکات را
 شروع کرد و بر همه‌ی آنان پیروز گشت.

نگاهی گذرا به زندگانی یاران پیامبر ﷺ

رنج‌ها و زحمتهای یاران و اصحاب پیامبر ﷺ در راه دعوت و تبلیغ اسلام در وقایع مختلف به گونه‌ای مختصر و در مناسبت‌های مختلف به تصویر کشیده شد. اما بهتر است آنان را به طور دقیق‌تر از دیدگاه قرآن بشناسیم و دیدگاه قرآن را نیز درباره‌ی آنان بررسی کنیم.

نگاهی گذرا به زندگی اصحاب و یاران رسول خدا، به روشنی نشان می‌دهد که آنان به حق، قابل مدح و ستایش اند و زندگانی سراسر افتخارشان می‌رساند که آنان برگزیدگان فرزندان آدم‌اند.

آنان از طرف پروردگار بهترین واژگان را از جانب پروردگار به خود اختصاص دادند؛ واژگانی زیبا و زینده همچون: فائزون، مُفْلِحُونَ و صَادِقُونَ... با وجود اینکه آنان از جانب اربابان و مالکان خویش به انواع تحقیرها و آزارها تهدید شدند، اما آنان با کمال صراحت و بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای فریاد بر می‌آوردند. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» به این خاطر در قرآن کریم که معجزه‌ی جاوید است، از آنان به نیکی و خیر یاد می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داداند و یاری کرده‌اند، آنان مؤمنان حقیقی و واقعی هستند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است.»

مقام و جایگاه مهاجران در اسلام، مقام و جایگاهی بسیار پر ارج است، هم خود پیامبر ﷺ و هم مسلمانان بعدی همه برای آن‌ها احترام خاصی قائل بودند؛ چرا که آنان به تمام زندگی خویش برای گسترش دعوت اسلام پشت

پا زدند. بعضی جان خود را به خطر انداختند و بعضی مانند صهیب رومی از همه‌ی اموال خود چشم پوشیدند و جالب اینکه خود را در این معامله نیز برنده می‌دانستند.

اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود، محیط خفقان بار مکه و عناصر شیطانی که بر آن حکومت می‌کردند، هرگز اجازه نمی‌دادند صدای اسلام به گوش کسی برسد و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤمنان خفه می‌کردند؛ اما آنان نه تنها مکه را فتح نکردند، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند.

مقام و جایگاه انصار نیز در اسلام مقامی برجسته است؛ چرا که آنان، پیامبر ﷺ و اصحابش را یاری و نصرت کردند و از بذل جان و مال و مسکن دریغ نمی‌کردند و اگر ایشان نمی‌بودند، کار تمام نمی‌شد و هجرت فایده‌ای نداشت.

آری، به خاطر زحمات و تلاش‌های گوناگون و بی‌دریغانه‌ی اصحاب و یاران رسول الله است که خداوند از آنان رضایت دائمی و ابدی خود را اعلام می‌دارد و در مورد آنان می‌فرماید:

﴿...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«...خداوند از ایشان خشنود است و آنان نیز از خداوند خشنودند...».

خداوند از مهاجرین و انصار و به طور کلی از اصحاب پیامبر ﷺ راضی است و آن‌ها نیز از خداوند راضی هستند، رضایت خداوند از آنان به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند و خشنودی آن‌ها از خدا به خاطر پاداش‌های گوناگون و فوق‌العاده و پر اهمیتی است که به آن‌ها ارزانی داشته است؛ به عبارت دیگر آنچه خدا از آن‌ها خواسته است، انجام داده‌اند و آنچه آن‌ها از خدا خواسته‌اند، به آن‌ها ارزانی داشته است؛ بنابراین هم

اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از خدا راضی هستند و هم خدا از آن‌ها راضی است.

به طور خلاصه می‌توان گفت که:

یاران و اصحاب پیامبر ﷺ در راه حق و عدالت رنج‌ها و دشواری‌هایی تحمل کردند که دوری از نزدیکان و بستگان و یاری رساندن به دین خدا با شمار اندک و دشمن بسیار و پیشگامی در گرایش به اسلام و پاسخ مثبت به دعوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ از آن جمله بود و این راز موفقیت و برتری آنان بر دیگران است.

پس بر ما نیز لازم است از آنان به نیکی یاد نماییم و اگر غیر از این راه، راهی دیگر برگزیدیم، مورد خشم و غضب پروردگار قرار خواهیم گرفت.
«از خداوند توفیق روز افزون اسلام و مسلمین را خواسته و خواهانیم».

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

دوشنبه ۲۳ محرم ۱۴۲۵

برابر با ۲۵ اسفند ۱۳۸۲